

چون زمان مقرر به کمال فرا رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زنی زاده شد و زیر شریعت به دنیا آمد، 5 تا آنان را که زیر شریعت بودند باز خرید کند، و بدین گونه ما مقام پسرخواندگی را به دست آوریم 6. پس چون پسرانید، خدا روح پسر خود را در دل‌های ما فرستاده است که ندا در می‌دهد «آبا! پدر 7»! بدین سان، دیگر غلام نیستی، بلکه پسری؛ و چون پسری، خدا تو را وارث نیز گردانیده است.



چند هفته پیش، می‌شد پرنندگان مُهاجری را دید که سفر طولانی خود را آغاز می‌کنند. پرنندگان چاره‌ای ندارند جز این این که به کشور دیگری وارد شوند. هیچ فراری وجود ندارد که بگوید: «من این را دوست ندارم! من فقط اینجا می‌مانم!» انسان‌ها نیز تابع دستوراتی هستند که نمی‌توانند کنترل کنند. مانند پرنندگان، انسان‌ها نیز تابع محدودیت‌های خاصی هستند. من والدین، زبان یا خواهر و برادرهایم را انتخاب نکردم. من حتی انتخاب نکردم که در زندگی چقدر بیمار یا سالم باشم. ضرب‌المثل رایج این است: «سرنوشت همه آن را خواسته است.»

در زمان پولس رسول، یک مکتب فکری فلسفی به نام رواقی‌گری وجود داشت. طبق این فلسفه، کل کیهان به گونه‌ای سازماندهی شده بود که خدایان و قدرت‌ها برای هر فرد نظامی تعیین کرده بودند. برای فرد، کاری جز تسلیم شدن در برابر آن باقی نمانده بود. ما انسان‌های مدرن از این فکری که کیهان قدرت دارد رهایی یافته‌ایم. برای ما، ستاره‌ها دیگر خدایان نیستند، بلکه می‌دانیم که اجرام آسمانی تابع قوانین فیزیکی هستند. و من خودم تابع ساختار ژنتیکی هستم که از والدینم دریافت کرده‌ام. به جای پیروی از فرامین خدایان، ما به طور رواقی تسلیم فرامین سرنوشت می‌شویم. همه آن طبق شعار ما: «سرنوشت چنین مقدر کرده است!» با این حال، سرنوشت به همان اندازه که بر رواقیان قدیم، که تسلیم قدرت ستارگان و خدایان بودند، قدرت داشت، تا ما را سرکوب کند. تولد و مرگ تابع این قدرت است. غلاطیان قدیم از خود می‌پرسیدند: «چگونه می‌توانیم از این چرخه ابدی فرار کنیم؟» آنها پیام مسیح را پذیرفتند و بنابراین فهمیدند که می‌توانند اینجا روی زمین و برای ابدیت با خدا در ارتباط باشند. با این حال، آنها معتقد بودند که افراد باید قوانین دیگری را نیز رعایت کنند تا زندگی کاملی داشته باشند. به زبان مدرن، آنها آرزوی ارتباط با مسیح و یک زندگی مطابق با قانون را داشتند.

اما دقیقاً در همین تلاش برای داشتن یک زندگی درست است که گم‌گشتگی مطلق ما آشکار می‌شود چون قدرت گناه بر ما تسلط دارد. ما سعی می‌کنیم کار درست را انجام دهیم. اغلب خود را در معرض یک اشتباه می‌بینیم. واکنشی آن، حساس همراه با رنجش نشان می‌دهیم. ما با یک تصویر ایده‌آل از آنچه می‌خواهیم باشیم یا باید باشیم، بر خود و دیگران ظلم می‌کنیم. ما آن را با صدای بلند و واضح اعلام می‌کنیم: «بینید چه فرد خوب، فروتن و از نظر سیاسی درستکاری هستم!» یا به عبارت دیگر: «بینید چه مسیحی ارتدکس و لوتری خوبی هستم!» اینگونه است که زندگی طبق قانون پیش می‌رود. در این مسیر، دوستان به دشمن تبدیل می‌شوند. در این تلاش برای داشتن یک زندگی درست، ما آسیب دیده و بیمار می‌شویم.

اکنون ما در اول ژانویه ۲۰۲۶ اینجا جمع شده‌ایم. هر یک از ما از خود خواهیم پرسید: «با آنچه امسال به من داده شده است چه خواهیم کرد؟» آیا اهداف و برنامه‌های من موفق خواهیم شد؟ آیا مورد استقبال قرار خواهیم گرفت، یا سالی شرم‌آور و پر از درد خواهد بود؟

و در این زمان، زمانی که ما تحت محدودیت‌های خود و سرنوشت خود رنج می‌بریم، در این زمانی که بسیاری از چیزها گم شده و ناامیدکننده به نظر می‌رسند، خدا پسر خود را می‌فرستد. پولس در نامه خود به غلاطیان می‌نویسد: «هنگامی که زمان به کمال رسید...» در این سخنان پولس رسول، پژواک سخنان عیسی را می‌شنویم که فرمود: «پادشاهی خدا فرا رسیده است!» منظور پولس و عیسی هر دو این است که قوانین چرخه‌ی ابدی تولد و مرگ تمام شده‌اند. لیوان زمان پر شده است. از این پس، همه چیز متفاوت خواهد بود. این یک نقطه عطف در تاریخ است. پایان شریعت فرا رسیده است. همه اینها به این دلیل اتفاق افتاده است که عیسی، از ازل، خود را تسلیم این قوانین انسان کرد. او خود را تسلیم محدودیت‌های وجود انسان کرد. او تسلیم والدین ناقص خود شد. او همچنین تابع قوانین یهود بود و تمام عواقب انسان بودن را به دوش کشید. او نه تنها نقش یک انسان ایده‌آل را بر عهده گرفت، بلکه دقیقاً برعکس آن را انجام داد. او تسلیم سرنوشت یک ضدقهرمان شد. او برای ما به یک نفرین تبدیل شد. منفورترین مقام بر دوش گرفت. او همه این کارها را با مرگ برای ما بر روی صلیب انجام داد.

و این دقیقاً نقطه‌ای است که همه چیز تغییر می‌کند. مسیر مردم که مداوم به دنبال انسانیات ایده‌آل هستند مغفوق نمی‌شود. آنچه بر روی صلیب اتفاق می‌افتد، قضاوتی است که نه در انسانیت اتفاق افتاده بود بلکه در قلب پدر آسمانی ما اتفاق افتاده بود. از بهشت، به ما مقام فرزندی اعطا می‌شود. این مقام فرزندی که شخصاً از طریق غسل تعمید به ما اعطا می‌شود، به ما می‌رسد و اساساً به خدا متصل است. کرامت انسانی که هر فرد به طور طبیعی از آن برخوردار است، همیشه طعم تلخی به جا می‌گذارد، زیرا متأسفانه همیشه باید تشخیص دهیم که ما آن چیزی نیستیم که قرار است باشیم. مقام فرزندی الهی که خداوند از بهشت به ما عطا می‌کند و از طریق عیسی مهر و موم و تأیید می‌شود، متفاوت است. این مقام از فرزندی کامل سخن می‌گوید. این موهبت آنقدر بزرگ است که مارتین لوتر زمانی در مورد آن گفت: «وقتی فرشتگان این را دیدند، همه آرزو کردند که انسان باشند.»

به این ترتیب، خدا ما را به عنوان فرزندان و وارثان کامل می‌شناسد. اما از دیدگاه ما نیز چیزی کاملاً جدید اتفاق می‌افتد. با درک اینکه من فرزند پدر آسمانی هستم، اولین فریاد من این است: «بابا! پدر عزیز!» . نکته جالب این است که پولس، حتی وقتی مسیحیان غیریهودی را خطاب قرار می‌دهد، کاملاً طبیعی از واژه آرامی «بابا» استفاده می‌کند. این امر روشن می‌کند که دعای پروردگار ما از قبل در بین همه مسیحیان، چه یهودی و چه غیریهودی، شناخته شده بود. از طریق روح القدس، که در درون ما ساکن است، می‌توانیم به این شکل دعا کنیم. این روح است که مرا از قید و بندهای سرنوشت و قانون آزاد می‌کند و حقیقتاً مرا با خدای زنده پیوند می‌دهد تا بتوانیم او را پدر بنامیم.

طبق شریعت قدیم، ما مجبور بودیم ریاکار عمل کنیم. کسانی که تحت شریعت قدیم هستند باید این کار را انجام دهند. اما کودکان آزادند! به عنوان کودک، ما مجاز به متفاوت بودن هستیم. ما مجاز به سقوط هستیم! ما مجاز به گریه هستیم! ما مجاز به اعتراف به گناهان خود هستیم! ما مجاز به دریافت بخشش هستیم! ما مجاز به شکست و پیروزی هستیم! ما می‌توانیم هر دو

را از دست خدا دریافت کنیم. من به عنوان یک کودک، حتی قدرت این را دارم که کاملاً با دیگران متفاوت باشم. حتی می‌توانم مسخره شدن یا تحقیر شدن توسط دیگران را تحمل کنم. زیرا می‌دانم که فرزند بودن من با خدا مدرک شده است.

در واقع، فرزندیی خدا، قدرتی است که از بالا می‌آید و به همین دلیل است که چنین قدرتی دارد. اکنون، ما تازه از کریسمس آمده‌ایم. بسیاری از مردم کریسمس را طبق قوانین شریعت جشن گرفتند. رفتار انسان در کریسمس طبق این قنون است: «هر که مرا دوست بدارد، در عوض دوست داشته خواهد شد.» میلیاردها یورو بار دیگر در این مسیر خرج شد. آیا هدایا برای نشان دادن عشق کافی بود؟ آیا گیرندگان واقعاً از هدیه قدردانی کردند؟ در پشت این احساسات، قانون سخت نهفته است. قانون همه چیز را نابود می‌کند. حتی کریسمس.

دنایای پیر و بیچاره همیشه برای چیزی بهتر تلاش می‌کند. هنوز متوجه نشده است که همه چیز از قبل برآورده شده است. اینکه ما از قبل دوست داشته شده‌ایم و از قبل کودک هستیم. خدا مسیری متفاوت از مردم را در پیش می‌گیرد، که همیشه برای چیزی بهتر تلاش می‌کنند. او کودک می‌شود و بنابراین ما را کودک می‌کند. عیسی ما را نیز دعوت می‌کند که کودک باشیم. او ما را دعوت می‌کند تا هدایا را دریافت کنیم. بدون هیچ انتظاری. عیسی به صراحت می‌گوید: «تو وارث هستی! تو فرزند هستی. روح خدا می‌تواند و باید تو را هدایت کند!»

و بنابراین ما در این سال جدید به عنوان یک خانواده در مقابل خدا ایستاده‌ایم. خانواده‌ای که ممکن است شخصیت‌های عجیب و غریب زیادی داشته باشد. اما همه آنها منحصر به فرد هستند! همه آنها فرزندان واقعی هستند! و به عنوان چنین فرزندان، ما با اطمینان به آینده نگاه می‌کنیم. مهم نیست که سال چه چیزی را به ارمغان بیاورد. چیزی بیش از آنچه عیسی از قبل به ما داده است، نمی‌تواند وجود داشته باشد. آمین.